

مسائل مختلف مهمانی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت
طاهرینش

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُبِينٌ

یعنی ای مردم غذای حلال و پاکیزه زمین را بخورید و از گامهای شیطان پیروی
نکنید که او دشمن آشکار شماست...

یکی از مسائل مهم که می تواند در سعادت یا شقاوت انسان اثر گذار باشد
مهمانی رفتن و مهمانی دادن است.

مهمانی رفتن و مهمانی دادن از اداب معاشرت در اسلام و از اعمال بسیار پسندیده
و خوب است. اما مهمانی باید درست انجام شود تا باعث برکت برای میزبان و
مهمان باشد. والا اگر درست انجام نشود گاهی شوم و نامبارک خواهد بود.

مثل استفاده از غذای حرام یا حلال. رعایت محرم و نامحرم. تحقیر نکردن مهمان و میزبان. اذیت نشدن میزبان و مهمان. و...

در این کتاب سعی شده ابعاد مختلف مهمانی بررسی گردد.

زمستان 1404. کرمانشاه

در مهمانی ها باید مواظب لقمه حرام باشیم.. اگر یقین داریم غذایی که آوردند از حرام است نباید بخوریم... اگر یقین داریم خمس داده نشده میتونیم بخوریم ولی خمسش رو باید بدیم...

شیخ عباس قمی جایی مهمان بود. از آن شب به بعد تا مدتها توفیق نماز شب ازش سلب شد

داستان را از زبان خودش بخوانیم:

من سفری به همدان رفتم و بر شخص معتمدی وارد شدم. یک شب او به من گفت: فلان جا شام مهمانم، دلم می خواهد خدمت شما باشم. با هم آنجا برویم. من امتناع کردم. گفت: آقا اگر شما همراه من بیایید آبروی من بیشتر می شود، برای من خوب است. با هم رفتیم. شام آوردند و خوردیم، بعد از شام به منزل برگشتیم

من صبح برخلاف هر شب که با کمال راحتی برای نماز شب بر می خاستم،
زمانی از خواب بیدار شدم که نزدیک طلوع آفتاب بود و نزدیک بود، نماز
صبحم قضا شود. خیلی ناراحت شدم

عجب! آدم یک عمر زحمت بکشد که نماز شبش ترک نشود، ولی حالا چطور
شده که نماز صبحم نزدیک است قضا شود؟ با عجله برخاستم، با ناراحتی وضو
گرفتم و نماز صبح را خواندم تا قضا نشود بعد به فکر افتادم چرا این طور شد؟
یعنی چه؟ برای من مصیبتی شد

من فکر کردم چرا این طور شد؟ گفتم: شاید به خاطر شام دیشب بوده است. غیر
از این دیگر توجیهی ندارم. صاحبخانه آمد، به او گفتم: صاحب آن منزل که
دیشب رفتیم چه کاره بود؟! قدری تأمل کرد و گفت: ایشان بانک بعد از ظهر
است. من نفهمیدم یعنی چه؟ بعد ادامه داد بانک ها قبل از ظهر، ربا می دهند. این
.آقا بعد از ظهر ربا می دهد

من خیلی ناراحت شدم، گفتم: عجب! مرا به خانه یک رباخوار بردی و سر سفرهء او نشاندی. چرا این کار را کردی؟ به من خدمت کردی؟! این مهمان نوازی بود؟ ایشان فرمود: اثر این غذا این طور شد که تا چهل شب نمی توانستم خوب برای نماز شب برخیزم. تا چهل شب موفق نشدم آن گونه که باید، نماز شب را انجام بدهم. به ما می گویند، اگر می خواهید صالح العمل باشید، غذایتان را پاک کنید. (امّا ما دائم سعی در آلوده کردنش داریم. (صفیرهدایت (انفال/۱۷)

روزی مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم به یک باغ دعوت شد ایشان انگور بسیار دوست داشت. نگاه کرد به انگورهای آن باغ و زیبایی آنها چشم اش را نوازش داد. صاحب باغ هم انسان خوبی بود و آن مرحوم به ایشان گفت میل به انگور دارم، صاحب باغ مقداری انگور آورد

زمانی که ظرف انگور در برابر مرحوم عبدالکریم حائری قرار گرفت ایشان فرمود که دیگر میل ندارم؛ باغبان از این مسأله بسیار تعجب کرد و پرسید چرا این چنین شد؟ آنان کارگری را که انگورها را چیده بود صدا زدند و فهمیدند این انگورها از انگورهای باغ همسایه بوده است

...ایه الله مرعشی نجفی شبی مهمان بودند وقتی برگشتند در خواب حضرت حجت را دیدند که به ایشان فرمود اجازه نداری هر جایی مهمانی بری...

اثر فوری غذای شبهه ناک

آقای محمد تقی حاتمی نقل کرد: عادت من این بود که هر شب هنگام سحر یک ساعت مانده به صبح برای نماز شب بیدار میشدم؛ ولی چهل روز موفق نشدم. به مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی (نخودکی) نامه نوشتم. ایشان در جواب، دعای کوچکی فرستادند که صبح ناشتا بخورم و نوشته بودند: «چهل روز قبل فلان روز که از مجلس شورا با فلان شخص خارج شدم، ظهر گذشته بود و رفیقتان شما را به ناهار دعوت کرد. در چلو کبابی غذا خوردید؛ این اثر آن غذا است!» و همان طور بود که حاج شیخ نوشته بودند. دعا را خوردم و مجدداً به خواندن نماز شب موفق شدم. (منبع هزار و یک حکایت اخلاقی / جلد اول / صفحه ۵۵/....)

داستان یهود و غذای حرام

هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله هفت ساله بود، یهودیان با خود گفتند: ما در کتاب‌هایمان خوانده‌ایم که پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام از غذای حرام و شبهه، دوری می‌نماید خوب است او را امتحان کنیم، بنابراین مرغی را

دزدیدند و برای حضرت ابوطالب فرستادند تا همه به عنوان هدیه بخورند، همه خوردند غیر پیامبر صلی الله علیه و آله که به آن دست نزد

علت این کار را پرسیدند، حضرتش در پاسخ فرمود: این مرغ حرام است و خداوند مرا از حرام نگه می دارد.

پس از این ماجرا، مرغ همسایه را گرفته و نزد ابوطالب فرستادند، به خیال اینکه بعد پولش را به صاحبش بدهند. ولی آن حضرت باز هم میل ننمود و فرمود: این غذا شبهه ناک است. وقتی یهود از این جریان اطلاع یافتند، گفتند: این کودک دارای مقام و منزلت بزرگی خواهد بود.....

داستانی شگفت از اثر حلال خواری

مرحوم علامه طهرانی می گوید: دوستی داشتم از اهل شیراز به نام حاج «مومن» که به رحمت ایزدی واصل شده است، مرد بسیار روشن دل و با ایمان و با تقوایی بود و با او عقد اخوت بسته بودم

می گفت؛ مکرر خدمت حضرت حجت بن الحسن العسکری (عج) رسیده ام و مطالب بسیاری را از ایشان نقل می کرد و از بعضی هم ابا می نمود. از جمله این که می گفت: یکی از ائمه جماعات شیراز روزی به من گفت؛ بیا با هم به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) برویم، یک ماشین دربست اجاره کرد و برخی از تجار نیز در معیت او بودند، حرکت نموده به شهر قم رسیدیم و در آنجا یکی دو شب برای زیارت حضرت معصومه (س) توقف کردیم و برای من حالات عجیبی پیدا می شد و ادراک بسیاری از حقایق را می نمودم، یک روز عصر در صحن مطهر آن حضرت به یک شخص بزرگی برخورد کردم و وعده هایی به من داد

به تهران رسیدیم و سپس به طرف مشهد مقدس راه افتادیم از نیشابور که گذشتیم، دیدیم مردی عامی در حالی که فقط یک خورجین داشت از کنار جاده به طرف مشهد می رود، اهل ماشین گفتند، این مرد را سوار کنیم ثواب دارد

ماشین توقف کرده من و چند تن از دوستانم پیاده شدیم و از او خواهش کردیم سوار ماشین ما شود، قبول نمی کرد تا بالاخره پس از اصرار زیاد حاضر شد سوار شود، به شرط آن که کنار من بنشیند و هر چه بگوید مخالفت نکنم

سوار شد و کنار من نشست در تمام راه برای من صحبت می کرد و از وقایع بسیاری خبر می داد و آنچه را که در آینده تا زمان مرگم برایم پیش می آید گفت؛ من از اندرزهای او بسیار لذت می بردم و آشنایی با چنین شخصی را از موهبت پروردگار و ضیافت حضرت رضا(ع) دانستم، کم کم رسیدیم به قدم گاه .به موضعی که شاگرد شوفر از مسافرین گنبدنما می گرفتند

همه پیاده شدیم، موقع ظهر بود خواستم بروم و با رفقای شیرازی خود، مثل گذشته بر سر یک سفره ناهار بخورم گفت؛ آنجا مرو، بیا با هم غذا بخوریم،

گوشه ای رفتیم و نشستیم از خرجین خود، سفره ای بیرون آورد، نان تازه در آن بود با کشمش سبز، شروع به خوردن کردیم

سپس گفت؛ حالا می خواهی به رفقای خود سربزنی و تفقدی کنی عیبی ندارد، من برخاستم و به سراغ آنها رفتم و دیدم کاسه ای که مشترکاً از آن غذا

می‌خورند، پر از خون است و دست و دهان آنها به خون آلوده شده و خود اصلاً
متوجه نیستند که چه می‌خورند.

نزد آن مرد باز گشتم گفت؛ بنشین دیدی رفقاییت چه می‌خورند؟

تو هم از شیراز تا اینجا غذایت از همین چیزها بوده، اما تا به حال نمی‌دانستی،
غذای حرام و مشتهه چنین رنگ و طعمی دارد در مهمانسرا و آشپزخانه‌های بین
راه غذا مخور، غذای بازار کراحت دارد.....

داستان غذای خلیفه

روزی در مجلس (هارون الرشید) (پنجمین خلیفه عباسی) که جمعی از اشراف
حاضر بودند صحبت از بهلول و دیوانگی او شد. هنگام خوردن غذا، سفره
سلطنتی پهن شد، یک ظرف غذای مخصوص در جلو هارون گذارند.

هارون غذای خود را به یکی از غلامان داد و گفت: این غذا را برای بهلول ببر، تا شاید بهلول را جذب خود کند. وقتی غلام غذا را نزد بهلول که در خرابه ای نشسته بود گذاشت، دید چند سگ در چند قدمی، لاشه الاغی را دارند می درند و می خورند.

بهلول غذا را قبول نکرد و به غلام گفت: این غذا را نزد آن سگ ها بگذار، غلام گفت: این غذای مخصوص خلیفه بوده و به احترام تو، برایت فرستاده است، توهین به مقام خلیفه نکن.

بهلول گفت: آهسته سخن بگو که اگر سگ ها هم بفهمند، از این غذا نمی خورند....

داستان طَبَق حرام

ایامی که (امام باقر) علیه السلام در حبس (منصور دوانیقی) (دومین خلیفه عباسی) بود غذا کم میل می کردند. روزی یکی از زن های صالحه که دوستدار اهل بیت بود، دو عدد نان از حلال درست کرد و به نزد امام فرستاد تا میل کند.

زندانبان به امام عرض کرد: فلان زن صالحه که دوستدار شماست این دو عدد نان را به رسم هدیه فرستاده و سوگند می‌خورد که از حلالست و التماس دارد که امام آن را تناول کند.

امام قبول نفرمود و به نزد آن زن فرستاد و فرمود: او را بگوئید که ما می‌دانیم طعام تو حلال است، اما چون بر طبق حرام پیش ما فرستادی، خوردن آن ما را روا نیست

پیامبر خدا(ص) اکثر روزها مهمان داشتند...

رسول خدا(ص) اکثرا موقع خوردن غذا، در منزل خود را باز می‌گذاشتند تا اگر گرسنه‌ای آمد با او هم غذا شوند

درباره حضرت ابراهیم(ع) گفته اند که روزها روزه داشته و برای افطار گوساله ای را ذبح نموده و طعام می‌کرد و وقت افطار در ب خانه منتظر مهمان می‌شد و تا مهمان بر او وارد نمی‌شد افطار نمی‌فرمود

داستانی از اثر مبارک مهمانی

مردی که هیچوقت مهمان منزلش نمی آمد

آورده اند که در زمان پیامبر(ص) مردی از صحابه هیچوقت مهمان قبول نمی کرد لذا رسول خدا به او عتاب فرمود عرضکرد یا رسول الله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یکسال با من دعوا کند فرمود: برو و طعامی مهمیا گردانکه امشب من مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب رسول خدا مهمان ما است زن گفت چون طعامی کهلایق رسول خدا باشد نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید مرد گفت نمی توان زیرا خود حضرت فرموده امشب می آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذائی درست کرد پس چون شب شد رسول خدا تشریف آورده و طعام تناول فرمودند و رفتند زن گفت ای مرد به پیامبر شکایت مرا کردی گفت نه از کجا می گویی گفت از آنجا که رسول خدا از طعام ما هیچ نخورد مرد گفت طعام خورد زن گفت عجب دیدم که رسول خدا وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و گژدمان بدامنش آویخته بیرون برد مرد گفت من اینها را ندیدم پس برخواسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند حضرت فرمود راست می گوید آن نان را که همراه من بود روزی من بود

که با من می آمد و آن ماران گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم.

مهمانی منزل حضرت امام

دیروز یه خاطره ای از خانم زهرا مصطفوی دختر حضرت امام خوندم که منو : واقعا به فکر فرو برد. متن این خاطره رو اینجا می گذارم. سوالم هم اینه

تا جایی که من در احکام خونده بودم، شرکت در مهمانی هایی که نامحرم ها در اون حضور دارند، اگر حجاب اسلامی رو رعایت کرده باشیم و مراعات کنیم بی دلیل با نامحرم صحبت نکنیم و... ایرادی نداره. اما طبق این فرمایش امام خمینی، قائد تا شرکت در مهمانی ایی که نامحرم در اون حضور دارند حرامه.

ممنون می شم بنده رو در این مورد راهنمایی بفرمایید

مرجع بنده آقای خامنه ای هستند

آنچه در پی می آید بخشی از خاطراتی است که در طول سال های گذشته از خانم دکتر زهرا مصطفوی، یادگار گرامی حضرت امام سلام الله علیه نقل شده است

امام نسبت به مسئله محرم و نامحرم و برخورد با نامحرم، بسیار مقید بودند. من حدوداً 11 سال داشتم و هنوز چادر چیت سر می کردم. آقای اشراقی (داماد اول امام) ما را دعوت کرده بودند و من همراه ایشان به مهمانی رفتم. آقای اشراقی باغچه‌ای داشتند که وسط آن معبری بود و آنجا دو سه تا صندلی گذاشته بودند که در آنها امام و آقای اشراقی روی صندلی نشسته‌اند. آن روز کسی در را باز کرد و خود آقای اشراقی به استقبال آمدند. ما به خاطر قضیه نامحرم بودن، جلوی شوهر خواهرها نمی‌آمدیم. من یکه خوردم و از امام پرسیدیم: «سلام بکنم؟» امام گفتند: «واجب نیست». من چون خجالت می‌کشیدم با آقای اشراقی روبه‌رو بشوم و سلام نکنم، از مسیر خارج شدم و رفتم میان علف‌ها و گیاهان باغچه و از آن معبر نرفتم تا با ایشان روبه‌رو نشوم. الآن هم منزل ما این‌طوری است که مردها و زن‌ها به خاطر مهمانی دور هم نمی‌نشینند؛ مگر به خاطر مراسم و مسائل جدی شرعی. بعد از انقلاب خود من در تلویزیون، سمینارها، سخنرانی‌ها و جلساتی که آقایان و خانم‌ها حضور داشتند، حضور فعال داشتم و امام هرگز نگفتند نروید و این کار را انجام ندهید، ولی در همان دوران اگر شوهر خواهرم می‌آمدند، این‌طور نبود که سفره زن‌ها و مردها یکی باشد. رفت و آمد بود اما مردها جدای از زنان در اتاق‌های مختلف پذیرایی می‌شدند.

سفره محرم و نامحرم جدا بود

تا آخرین لحظه زندگی امام، همواره سفره محرم و نامحرم جدا بود. یک بار مادرم به امام گفته بودند: «ما امشب منزل نفیسه خانم - دختر بزرگ آقای اشراقی - دعوت داریم». امام فکر کرده بودند که در منزل نفیسه خانم، همسرش و شوهر خواهرهایشان هستند و مرد و زن با هم هستند و به مادرم گفته بودند: «این مجلس، مجلس حرام است. شما می‌خواهید به مجلس حرام بروید؟» مادرم گفته بودند: «همه به من محرم هستند.» امام گفته بودند: «به دخترها که محرم نیستند». مادر گفته بودند: من می‌روم که به همه مردها محرم هستم (دامادها و احمد). امام در این مورد بسیار دقت می‌کردند.

خاطره تلخ از مهمانی نامبارک

اقایی پیش من امد در حالی که گریه می کرد گفت سه روز است گریه میکنم. چون فهمیدم همسرم با رفیقم ارتباط داشته حالا من با این زین چکنم؟ گفتم خودت مقصری وقتی رفیقت خانه ات می امد باهمسرت سر یک سفره می نشستی! تو یک اطاق باهم بودید و کم کم ارتباطات نامشروع شکل گرفت!

استاد کریم حقیقی می گوید

یک بار ایه الله محمد جواد نصاری مهمان ما بودند، سفره که انداختیم، همین « طور با حالت عجیبی به برنج نگاه می کردند پرسیدم: آقا میل ندارید؟ فرمودند: من متعجبم از حال کسی که این پلو را پخته. حال عجیبی داشته. کی درست کرده؟ گفتم: مادرم. بعد رفتم از مادرم پرسیدم که غذا را چطور پختی؟ گفت: از اولش تو یک حالی که همین طور گریه می کردم تا آخر که کارم تموم شد

پذیرایی پولدار و فقیر

گاهی بوده فقیری از ما دعوت کرده و وقتی سر سفره او نشستیم انقدر غذاهای مختلف آورده که تعجب کردیم و بوده که پولداری که می گفت تا صدسال دارم بخورم دعوت کرده وقتی سر سفره اش نشستیم خورش سبزی هرچه نگاه کردیم گوشتی در خورشت نبود و سبزی خالی بود

داستانی از نامبارکی مهمانی

لقمه حرام عابد را بدبخت کرد

در تاریخ آمده مهدی عباسی (سومین خلیفه بنی عباس) نیاز به قاضی داشت، شخصی به نام شریک که عابد و زاهد بود را به حضور طلبید، و منصب قضاوت را به او پیشنهاد کرد، او آن را به خاطر نا مشروع بودنش در آن دستگاه طاغوتی نپذیرفت، مهدی عباسی به او گفت: «یکی از سه کار را باید انجام دهی 1-قاضی شوی 2-آموزگار فرزندانم گردی 3-یک وعده در کنار سفره ماباما هم غذا شویم.» شریک فکر کرد دید سومی آسانتر است، از این رو در یک وعده غذای خلیفه شرکت کرد، و از غذای لذیذ او خورد. کارفرمای غذا گفت: «باهمین غذا کار شریک خلاصه شد.» آری همین غذای حرام آن چنان شریک را دگرگون کرد که هم قاضی شد و هم معلّم فرزندان خلیفه. و روزی با حقوق پرداز بر سر

ماهیارنه اش بگو مگو کرد، حقوق پرداز گفت: مگر بار گندم به ما فروخته ای که آن همه پافشاری می کنی؟ شریک جواب داد: «سوگند به خدا دینم را که مهم تر از بار گندم است فروخته ام

مهمانی دادن امیرالمومنین (ع)

روزی مردی با پسرش به عنوان مهمان بر حضرت علی علیه السلام وارد شدند . حضرت با اکرام و احترام بسیار آنها را در صدر مجلس نشاند و خود رو به روی آنها نشست .

بعد از خوردن غذا ، قنبر - غلام حضرت - حوله و تشت و افتابه ای برای شستن دست آنها آورد .

حضرت علی علیه السلام آنها را از دست قنبر گرفت و جلوفت تا دست مرد را بشوید !

! مرد خود را عقب کشید و گفت : مگر چنین چیزی ممکن است

امام علیه السلام فرمود: برادر تو، از تو است و از تو جدا نیست. می خواهد عهده دار خدمت تو بشود. در عوض خداوند به او پاداش خواهد داد. چرامی ! خواهی مانع کار ثواب بشوی

باز آن مرد امتناع کرد. علی علیه السلام فرمود: من می خواهم به شرف خدمت . برادر مؤمن نایل گردم. مانع کار من مشو

مهمان با شرمندگی حاضر شد. پس علی علیه السلام فرمود: خواهش می کنم دست خود را درست و کامل بشوی، همان طور که اگر قنبر می خواست دست . رابشوید، می شستی. خجالت و تعارف را کنار بگذار

وقتی امام از شستن دست مهمان فارغ شد، به پسر خود «محمد بن حنیفه» فرمود: دست پسر را تو بشوی. من که پدر تو هستم، دست پدر را شستم و تو دست پسر را بشوی، اگر پدر این جا نبود و تنها این پسر مهمان ما بود، من خودم دستش را می شستم، اما خداوند دوست دارد وقتی که پدر و پسری حاضرند، در احترام . بین آنها فرق گذاشته شود

محمد به امر پدر برخاست و دست پسر را شست. امام حسن عسکری علیه السلام وقتی این داستان را نقل کرد، فرمود: شیعه حقیقی باید این طور باشد

...زندگی به سبک شهدا

♦ چشمم که به مهمان ها افتاد، راهم را کج کردم و برگشتم. محمد باقر تا
من را دید زد زیر خنده و گفت: «عروسی اینجوری ندیده بودی؟!» گفتم: «نه!
».ولی فکر کنم اینجا زنونه باشه

♦ گفت: «نه! اینجا زنونه مردونه ندارن؛ قاطی اند. منم می دونستم چه خبره، که
».نیومدم داخل

■ باهم رفتیم خیابان گردی. ماندیم تا عروسی تمام شد. خواهرم تا چشمش به
«ما افتاد از کوره در رفت. گفت: «ترسیدید بیاید تو، بخورنتون!؟»

باقر گفت: «بحث خوردن نخوردن نیست خواهر من! آگه می اومدیم تو، باید به □
» زن و بچه مردم نگاه میکردیم

خواهرم گفت: این همه آدم، شما هم یکیشون! گفت: ما چه کار به بقیه داریم؟ □
باید خودمون رو حفظ می کردیم که کردیم. رسم اینجا رو که نباید با دینمون
عوض کنیم.

شهید_محمد باقر_اسدی نژاد #

شهید علی محمود وند:مخالفت با مجلس گناه در سیره شهید علی محمود وند

. علی چهار، پنج ساله بود. رفته بودیم تولد یکی از اقوام

زن و مرد قاطی بودند. خیلی عصبانی شد. اخم هایش را کرده بود توی هم و یک گوشه نشسته بود. به خانه که برگشتیم، رفت توی اتاق و در را پشت سرش محکم "کوید. گفت" من دیگر مهمانی نمی آیم

به همه نشان داده بود از این چیزها خوشش نمی آید. اسمش را گذاشته بودند امام فامیل.

:شهید بابایی و مراسم جشن سالگرد عروسی. همسر این شهید بزرگوار می گوید
یک از همکاران عباس دعوت مان کرده بود مهمانی. سال گرد ازدواج شان بود.
. گفته بود آدم های زیادی نمی آیند، همین آشناها هستند

وارد کوچه که شدیم، پر از ماشین بود. گفتیم شاید مهمانان همسایه ها هستند.
وقتی وارد شدیم غوغایی بود. از سبک مهمانی های آن موقع، زن و مرد با هم می
رقصیدند. سر میزها مشروب هم بودو

نتواستیم زیاد طاقت بیاوریم. زدیم بیرون. در راه عباس بغض کرده بود. وقتی
رسیدیم خانه بغضش ترکید. بلند بلند گریه می کرد و سرش را به در و دیوار می
. کوبید

می گفت: امشب را چه طوری باید جبران کنم. قرآن را باز کرد و تا صبح قرآن
. خواند

مهمانی نامبارک!

مردی به مهمانی رفته بود، پس از صرف نهار، صاحب خانه برای کاری بیرون رفت، مرد مهمان از این فرصت استفاده کرده، پس از انجام عمل منافی عفت با همسر میزبان، او را کشت.

بعد از دستگیری از او سؤال شده بود که چرا این جنایت زشت و شنیع را انجام دادی؟

او در پاسخ گفت:

من شب گذشته در مجلس عروسی بودم، که خانمی را با لباسهای جلف و چهره ای زیبا و موهای آنچنانی دیدم و دلباخته او شدم، دیگر نتوانستم خود را کنترل کنم طرح دوستی ریختم و سرانجام چنین تصمیم گرفتم.

خانم عزیز، این جنایت به خاطر خودنمایی و جلوه گری و بی حجابی شما است که به وجود آمده. پس وقتی اسلام آیین حجاب را متذکر می شود، آن را با کمال میل قبول کن که به سرنوشت داستان فوق دُچار نگردید.

خُب، این سزای زن بی حجاب در دنیا است و در آخرت هم به عذاب دردناک گرفتار می گردد.

عاقبت سهل انگاری در روابط با نامحرمان در مهمانی

مادر 34 ساله‌ای هستم و حدود بیست سال است که با مرد «
مورد علاقه‌ام ازدواج کرده‌ام. حاصل زندگی ما، دو فرزند دختر
و یک پسر است، که همگی تحصیل می‌کنند. شوهرم شغل آزاد دارد و از
درآمد خوبی برخوردار است و تمامی امکانات رفاهی و اسباب آسایش ما
را فراهم نموده است. بچه‌ها نیز کاملاً آزادند و آنچه را بخواهند، برایشان تهیه می‌کنیم.

حدود نه سال پیش با خانواده‌ای که در

همسایگی ما سکونت دارند، آشنا شدیم و این آشنایی، به رفت و

آمده‌های خانوادگی انجامید. به قدری ما و خانواده‌مزبور به هم نزدیک شدیم که اکثر

غریبه‌ها می‌پنداشتند که ما فامیل هستیم. بچه‌های دو خانواده نیز با یکدیگر

روابط بسیار صمیمانه‌ای داشتند و بیشتر اوقات با هم بودند.

کودکان ما، روز بروز بزرگتر می شدند و رفته رفته به سنین بلوغ می رسیدند. ولی ما غافل بودیم و فکر می کردیم اینها هنوز بچه اند و یابخاطر روابط بسیار صمیمانه و نزدیکی که وجود داشت، آنها را در حکم برادر و خواهر می دانستیم و هرگز به ذهنمان خطور نمی کرد که این روابط، روزی باعث آبروریزی خانواده ما گردد.

دوستی بچه های دو خانواده، برای من و همسر من کاملاً عادی بود. با این که شوهر من به بسیاری از احکام اسلام مقید بوده و هست، ولی در مورد حجاب من و دخترانش حساسیتی نداشت. **وقتی مهمان نامحرم به خانه ما می آمد، حتی اگر دخترانم حجابشان را رعایت می کردند، شوهر من از آنها می خواست که روسری شان را بردارند و راحت باشند!** او می گفت: قلب آدم باید پاک باشد! اما غافل از آن بود که ممکن است قلب طرف مقابل ناپاک باشد. مگر! می شود هر کار ناپسندی را انجام داد و دلخوش بود که قلبمان پاک است؟

متأسفانه، این شیوه در خانواده ما ادامه داشت. خود من هم، چون در خانواده ای بزرگ شده بودم که چندان پایبند به رعایت دستورات و موازین مذهبی نبودند و در واقع مسلمان اسمی بودند تا عملی، خیلی به حجاب و پوشش دخترها اهمیت نمی دادم. و در این مورد هم من و هم شوهر من مقصر بودیم و حالا نیز، چوب سهل انگاری خود

رامی خوریم. بچه‌ها، هر آنچه که از پدر و مادرشان بیاموزند، عمل می‌کنند. در حقیقت، این پدر و مادرها هستند که سنگ بنای تربیت فرزندانشان را می‌گذارند. روابط ما با آن خانواده همچنان با صمیمیت ادامه داشت. آنها دارای یک پسر و سه دختر بودند. پسرشان حمید، به همراه خواهران خود و یا به تنهایی، بیشتر وقتها به خانه ما رفت و آمد داشت. با آنکه حمید

جوانی بیست و سه ساله بود، متأسفانه من و دخترانم هنگامی که او در منزل ما بود، حجاب را رعایت نمی‌کردیم. البته دختر بزرگم که سال چهارم نظری بود، از این وضع ناراحت بود و خود، حجابش را رعایت می‌کرد. همیشه هم به من و پدرش اعتراض می‌نمود که چرا نسبت به این موضوع توجهی نداریم و خود نیز مشوق بی‌حجابی آنها نزد افراد نامحرم هستیم. او در عین نوجوانی، بسیاری از مسائل را بهتر از من و پدرش می‌فهمید، ولی ما به حرفهای او اعتنائی نمی‌کردیم و با خونسردی تمام از کنار آن می‌گذشتیم. سرانجام هم چوب غفلت خود را خوردیم و حیثیت خانواده ما لکه دار شد

باری حمید از موقعیتی که در خانواده ما پیدا کرده بود، سوء استفاده نمود به تدریج، روابطش با دختر کوچکترم سیمین که سال اول دبیرستان بود -

حالت دیگری پیدا کرد. در حالی که ما گمان می کردیم اینها، همچون خواهر و برادر هستند. ما همانند کبک، سر خود را زیر برف فرو برده و از آنچه در

اطرافمان می گذشت، بی خبر بودیم. اما

بعداً مطلع شدیم که سیمین و حمید، ماههاست که پا را از روابط خانوادگی فراتر

گذاشته و به دوستیهایی که میان برخی از

دختران و پسران فریب خورده متداول است، بدل گشته است

آری، یک روز از پایگاه بسیج محل خبر دادند که سیمین با پسر همراهش در

آن محل هستند. من سراسیمه خودم را به پایگاه رساندم و با دیدن حمید، یکه خوردم. فکر

نمی کردم او از حسن نیت ما سوء استفاده کند و با رفت و آمد آزادانه، روابطش را

.بیش از پیش با دخترم گسترش داده و توجه او را به خود جلب نماید

آنها با دیدن من، ابتدا منکر هر گونه رابطه ای جز

همان روابط همسایگی و خانوادگی شدند. ولی بعداً دخترم اعتراف کرد که از

!چند وقت پیش با حمید روابطی داشته و چند مرتبه باهم به مهمانی و پارک رفته اند

ما وقتی به این موضوع پی بردیم که در واقع، آبرویمان در

محل رفته بود و باعث این بی حرمتی نیز خودمان بودیم. اگر روابط صحیح خانواده ما بر

اساس دستورات اسلام بنا شده بود، یا

حداقل به سنت خانواده ایرانی اهمیت می دادیم، هرگز دچار این مشکل نمی شدیم.»

روزی یک تیم ورزشی از یک شهرستان، پهلوان کشتی شهر دیگری را برای مسابقه دعوت کرد. قهرمان مزبور به دعوت آنان پاسخ گفت، و همراه همسر زیبا و بی حجابش راهی آن شهر شد، بازی کنان و کشتی گیران شهر، برای استقبال وی به فرودگاه آمدند و با گرمی به وی خیرمقدم گفتند، سپس آن پهلوان همسر خود را به رفقاییش معرفی کرد، و وی را برای دست دادن به آنان جلو انداخت و بازی کنان با گرمی و لبخند به همسر وی دست دادند.

یکی از آنها عاشق همسر پهلوان شد و بفکر افتاد با او ازدواج کند. برای رسیدن به هدف نقشه هایی پیش خود طرح ریزی کرد و سرانجام با همسر پهلوان بطور پنهان و دور از چشم شوهرش خلوت و ملاقات کرد و نقشه خود را باین وجه عملی ساخت .

از وی پرسید: شوهر شما چقدر مهر بشما داده ، زن گفت : بیست هزار تومان . مثلاً، مرد گفت : ولی من حاضرم چند برابر این مبلغ را بشما بدهم ، زیرا ارزش شما بیش از این مقدار است . حقیقتاً شوهر شما با این مهر بشما ظلم و ستم نموده ، سپس پرسید: بگو بینم ، شوهر شما چه شغلی غیر از ورزش دارد؟

زن گفت : کارمند یکی از وزارت خانه ها است . ناگهان مرد هوسران ، آه مزورانه ای از دل کشید و گفت : این نیز ظلم در حق شما است ، شما با این زیبائی ، همسر یک کارمند هستی ؟ نه نه شما بیش از این ارزش دارید. همسر شما باید مانند من باشد، من مهندس و تحصیل کرده دانشگاه هستم ، و دکتر دارم و حاضرم با شما ازدواج کنم ، بشرط اینکه شوهرت تو را طلاق دهد . سرانجام او را فریب داد، و با او قرار گذاشت که پس از مراجعت ، از شوهرش طلاق بگیرد، و با وی ازدواج کند .

این راز و نیازهای عاشقانه و مخفیانه و پنهان از چشم پهلوان میهمان صورت گرفت ، و او هیچگونه اطلاعی از این حوادث نداشت ، و نمی دانست چه میگذرد.

بالاخره مدّت ملاقات پایان رسید و شوهر و همسرش به شهر خود بازگشتند از آن پس شوهر با اخلاق و رفتار سوء همسرش روبرو شد، و پس از آنکه در گذشته خندان بود، و با او انس می گرفت و رنجهای او را از یادش می برد، اکنون رفتارش بر عکس شده است

مرد از این کجروی زن به ستوه آمد، و کاسه صبرش لب ریز شد، و از وی علّت تحوّل اخلاقی او را جویا شد؟ زن گفت : بخاطر آنکه تو مرا فریب داده ای ، تو به من ظلم کرده ای .. مرد با کمال تعجّب گفت : من ؟! چگونه من ترا فریب داده ام ؟! زن گفت : چون با مهر کمی با من ازدواج کرده ای و ارزش من بیشتر از اینها است ، تو شایسته ازدواج با من نبودی و کسی هست که با مهر شایسته حاضر است با من ازدواج کند، و من می خواهم الان از تو طلاق بگیرم

شوهر بدبخت ، که انتظار شنیدن این سخن را از همسرش نداشت ، هوش از سرش پرید، و خود را در چنگال این فاجعه بزرگ گرفتار دید، فاجعه ای که خودش بدست خودش روزی که همسر بی حجابش را به همراه خود به شهر دیگر

برد بوجود آورد، اینک شوهر در صدد بر آمد که او را از تصمیمش منصرف کند، ولی سخنان او با شکست مواجه شد، و سرانجام از روی ناچاری او را طلاق داد، و زن طلاق نامه خود را گرفت و برای ازدواج با دوست خود راهی شهر دیگر شد. {داستانهایی از حجاب-علی میرخلف زاده}

مهمانی در اینینه روایات:

از منظر دین اسلام، روزی مهمان تضمین شده است و میزبان نباید نگران آن باشد. پیامبر خدا فرموده‌اند: «مهمان، روزی خود را می‌آورد و گناهان اهل خانه را می‌برد» (مجلسی، 1403ق، ج 72، ص 461)

همچنین ایشان در روایت دیگری فرموده‌اند: «کسی که اطعام می‌کند، رزق و روزی برای او سریع‌تر از سرعت فرو رفتن کارد در کوهان شتر می‌رسد» (البرقی، 1413ق، ح 1533)

: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند

كُلُّ بَيْتٍ لَا يَدْخُلُ فِيهِ الضَّيْفُ لَا يَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ

هر خانه ای که میهمان بر آن وارد نشود، فرشتگان واردش نمی‌شوند

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمودند

إِذَا جَاءَكَ ضَيْفٌ فَأَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدَمَنَ عَلَيْكَ اذْبَعْثْ إِلَيْكَ لِيَغْفَرَ لَكَ ذَنْبَكَ

وقتی مهمان بر تو وارد می شود این را بدان که خدا بر تو منت نهاده که تو را
میزبان او قرار داده تا بدین وسیله گناهانت را بیامرزد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند

أَوْصِيَ الشَّاهِدَ مِنْ أُمَّتِي وَ الْغَائِبَ أَنْ يُجِيبَ دَعْوَةَ الْمُسْلِمِ - وَ لَوْ عَلَى خَمْسَةِ أَمْيَالٍ -
؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ

به حاضران و غایبان امت خود سفارش می کنم که دعوت مسلمان را - گر چه
از فاصله پنج میل - بپذیرند ؛ زیرا این کار جزو دین است .

امیرالمؤمنین علی (ع) وَ بَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا فَقِيلَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ «لَمْ يَأْتِنِي
»ضَيْفٌ مُنْذُ سَبْعَةِ أَيَّامٍ! أَخَافُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ أَهَانَنِي؟

یک روز حضرت امیر(ع) گریه می کردند. از ایشان علت را جویا شدند. فرمود:
امروز هفت روز است که مهمان بر من وارد نشده! خوف آن را دارم که خداوند
عنایتش را از من سلب کرده باشد؟

امام صادق(ع) از رسول خدا نقل می کند که فرمود: «هر گاه یکی از شما به مهمانی و طعامی دعوت شدید، فرزند خود را همراه نبرید، اگر چنین کنید، کاری ناروا و غاصبانه کرده اید.

امام صادق(ع) در ذیل آیه 148 سوره نساء، می فرماید: کسی که قومی را به مهمانی دعوت کند و در ضیافت بدی کند، او از ستمگران است و بر قوم باکی نیست که بر او چه بگویند. (تفسیر عیاشی، ج 1، ص 283، حدیث 296 و نیز البرهان، ج 2، ص 194 و حدیث 1) این بدان معناست که ضیافت مدعوین با مهمان ناخوانده تفاوت دارد و در تکریم مهمان مدعو باید سنگ تمام گذاشت بر مهمان است که پس از غذا خوردن، و پایان پذیرایی و مهمان نوازی از خانه خارج شود و میزبان را با بقای بیهوده خود نیازارد. (احزاب، آیه 53) مهمان ناخوانده می بایست قبول کند که میزبان او را نپذیرد. بنابراین، میزبان می تواند مهمان ناخوانده را نپذیرد و اجازه ورود به خانه و محل سکونت خود را ندهد و مهمان ناخوانده نیز نمی تواند و نباید از این کار میزبان آزرده خاطر شود. (نور، آیات 27 و 28 و نیز احزاب، آیه 53)

رسول خدا (ص) از میهمانی که مخصوص ثروتمندان باشد و فقرا را به آنجا دعوت نکنند، نهی فرمود. «382»

«رسول خدا (ص): حدّ میهمانی سه روز است و بعد از سه روز، تصدّق و احسان است که نسبت به مهمان می شود!» 383

«رسول خدا (ص): آنقدر نزد صاحبخانه، میهمان نشوید که او را درهم شکنید! که دیگر چیزی نداشته باشد خرج کند.» 384

«امام پنجم (ع): اینکه مهمان در منزل صاحبخانه، کار کند، خلاف ادبست! و چون مهمان وارد می شود، در وارد شدن او را کمک کنید. ولی وقتی می خواهد برود، او را در رفتن کمک نکنید! و غذایی مناسب او مهیا کنید که نشانه جوانمردی است.» 385

«علی (ع): هر مؤمنی که وقتی صدای مهمان را بشنود، خوشحال شود، گناهانش آمرزیده شود اگر چه گناهانش بین آسمان و زمین را پُر کرده باشد!» 386

«رسول خدا (ص): هر خانه ای که مهمان به آنجا داخل نمی شود، ملائکه نیز به آنجا نمی روند.» 387

«روایت شده که سزاوار نیست صاحبخانه روزه بگیرد مگر با اطلاع مهمان! مبادا مهمان بخاطر روزه او شرم کند و غذا نخورد. همچنین سزاوار

نیست که مهمان بدون اطلاع صاحبخانه روزه بگیرد، مبادا میزبان غذا تهیه کند و ضایع شود!» 388

«امام پنجم (ع): وقتی جایی مهمان شدید، هر کجا صاحبخانه گفت، بنشینید! زیرا صاحبخانه از داخل خانه اش بیشتر از شما اطلاع دارد!» 389

«رسول خدا (ص): از جمله حقوق مهمان بر میزبان آنست که تا حریم خانه ات او را بدرقه نمائی!» 390

«امام رضا (ع): شخصی علی (ع) را دعوت نمود. حضرت فرمود: به سه شرط می پذیرم! گفت: آنها کدامند؟ فرمود: از خارج از خانه چیزی تهیه نکنی! هر چه در خانه داشتی - از مواد غذایی - بیاوری! همسرت را به زحمت نیاندازی! آن شخص قبول کرد و علی (ع) نیز دعوت او را اجابت فرمود.» 391

«عده ای مهمانِ امام صادق (ع) شدند. حضرت از آنها خوب پذیرائی نمود و موقعی که می خواستند بروند، امام برای آنها توشه سفر تهیه دید. ولی وقت خارج شدن آنها، به غلامانش فرمود: موقع رفتن در بردن بارهایشان کمک نکنید! آنها در هنگام خدا حافظی به امام گفتند: یا بن رسول الله! تو خوب از ما پذیرائی نمودی و اموالی بما بخشیدی! ولی چرا به غلامانت دستور دادی که در بردن بارها مارا کمک نکنند؟ امام فرمود: ما خاندانی هستیم که به رفتن مهمان کمک نمی کنیم.» 392

«امام ششم(ع):هلاک است میزبانی که غذائی را که برای مهمان می برد
کوچک بشمارد! وهلاک است مهمانیکه غذای میزبان را حقیر بداند!» 393
«رسول خدا(ص):از جمله حقوق مهمان بر صاحبخانه، آماده کردن خلال، بعد
از غذا برای مهمان است.» 396

«رسول خدا(ص):کسیکه به برادر مؤمنش، غذای شیرینی بخوراند، خداوند
تلخی مرگ را از او می برد.» 397

«علی(ع):قوّت جسم به غذا می باشد وقوّت روح به غذا دادن به مؤمنین
می باشد.» 398

«علی(ع):هر مؤمنی که مهمان دوست باشد، وقتی از قبر محشور می
شود، صورتش مانند ماه شب چهارده می باشد. در این حال مردم
می گویند:این شخص حتماً پیامبر است! فرشته ای جواب می دهد:این مؤمنی
است که مهمان دوست بوده ومهمان را عزیز می شمرده است. این مؤمن را
فقط به بهشت می برند.» 399

«رسول خدا(ص):هر گاه خداوند برای عده ای خیر بخواهد، به آنان هدیه ای
می دهد. سؤال کردند:این هدیه چیست؟ فرمود:مهمان! که با خود رزقش را
می آورد وهنگام رفتن، گناهان اهل خانه را با خود می برد!» 400

«رسول خدا(ص):هر گاه شخصی به محلی وارد شد، مهمان مؤمنین آنجاست
وباید تا زمانیکه آنجا است، او را ضیافت نمایند.» 401

«رسول خدا(ص): ای علی! هشت عده هستند که اگر مورد اهانت واقع شوند، باید فقط خود را سرزنش کنند: 1- کسیکه بر سر سفره‌ای که او را دعوت نکرده‌اند بنشیند! 2- مهمانیکه به صاحبخانه دستور می‌دهد! 3- کسیکه از دشمنش تقاضای کار خوب و خیر بکند! 4- کسیکه از آدم لئیم انتظار بخشش داشته‌باشد. 5- کسیکه در صحبت درگوشی دوفرد، دخالت کند! 6- کسیکه فرمانروا را تحقیر نماید! 7- کسیکه در محلی که جای او نیست، بنشیند! 8- کسیکه با مخاطب خود که به او گوش نمی‌دهد، صحبت نماید!» 402

«اسحاق بن عمار می‌گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: اشکالی دارد که میزبان به احترام مهمان بایستد؟ فرمود: خوب نیست! مگر اینکه مهمان دارای مقام بلندی در دین باشد.» 403

«امام رضا(ع): آدم سخاوتمند از غذای مردم می‌خورد تا مردم هم از غذای او بخورند. ولی آدم بخیل از غذای مردم نمی‌خورد تا از غذای او نخورند!» 405

«رسول خدا(ص): وصیت می‌کنم به حاضرین و غائبین امت! که دعوت مسلمان را اگرچه با فاصله پنج میل - هر میل تقریباً دو کیلومتر - باشد، اجابت کنید.» 406

«عبدالرحمن الحجاج می‌گوید: خدمت امام صادق(ع) مهمان بودیم. برای ما برنج آوردند ولی ما کم خوردیم! امام فرمود: بخورید! زیرا کسی ما را بیشتر

دوست دارد، که نزد ما خوب غذا بخورد! ما هم شروع به غذا خوردن

مجدد کردیم. امام فرمود: الان حق دوستی را بجا آوردید.» 407

«امام ششم (ع): افطار کردن در خانه برادر مؤمن، هفتاد برابر از روزه تو بهتر

است.» 408

«امام ششم (ع): اگر شخصی هزار درهم برای غذایی مصرف کند که فقط

یکنفر مؤمن از آن بخورد، اسراف نیست!» 409

«امام ششم (ع): اگر پنج درهم بردارم و به بازار بروم و غذایی تهیه کنم و چند

نفر از مسلمانان را مهمان کنم، در نزد من از آزاد کردن غلامی بهتر است.» 483

«علی (ع): به مجالسی بروید که در آنجا ذکر خدا می شود.» 434

«سلمان فارسی می گوید: خدمت رسول خدا (ص) رفتم. حضرت بر بالش تکیه

کرده بود. وقتی من وارد شدم، آن بالش را بمن داد و فرمود: ای سلمان! اگر

مسلمانی نزد مسلمان دیگر رود و او به احترام تازه وارد، بالشی بر پشتش

بگذارد، خدا او را پیامرزد.» 435

«امام ششم (ع): هر که مؤمنی را اکرام کند، گویا خدا را اکرام کرده

است.» 428

«رسول خدا (ص): هر که به عده ای از مسلمانان خدمت کند، خداوند در بهشت

به عدد آنها به او خدمتکار عطا فرماید.» 429

منابع:

—377تا388 حلیۃ المتقین —389 تا 407 بحار ج 407 تا 418 مکارم

الاخلاق—419تا434 حلیۃ المتقین —435 تا 436 طب

الصادق والرضا(ع)—437 تا 944 بحار ج 74 و 75—451 و 452 بحار ج 89—460 تا

472 —473 تا 489 بحار ج 74 و 75

افطاری دادن

امام صادق(ع) می فرمایند: کسی که مؤمنی را افطاری دهد، کفاره یک سال گناه او شمرده می شود؛ و کسی که دو مؤمن را افطاری دهد، بر خداوند است که او را وارد بهشت سازد. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱ و ۱۰۲

رسول خدا(ص) در خطبه شعبانیه درباره زنده نگه داشتن افطاری دادن چنین می فرماید: "بدانید که خداوند به عزت خود قسم یاد کرده است که نمازگزاران و سجده کننده گان را عذاب نکند. ای مردم! هر کسی از شما روزه دار مؤمنی را افطار دهد، چنان است که گویا بنده ای را آزاد کرده، و خداوند از لغزش های گذشته اش می گذرد.

یکی عرض کرد! ای رسول خدا، همه ما قدرت افطاری دادن و سیر کردن شکم افراد را نداریم.

پیامبر خدا فرمود: با پاره ی خرما و مقداری آب، آتش را از خود دور کنید.

ای مردم! اگر کسی در این ماه اخلاق خودش را نیکو و اصلاح کند، جواز عبور از پل صراط برای او خواهد بود. و آن کسی که در این ماه بر زیرستان خود

"آسان گرفته و سخت گیری نکند، خداوند حساب را بر او آسان می گیرد

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ مَنْ فَطَّرَ صَائِماً فَلَهُ أَجْرٌ مِثْلُهُ؛ هر که روزه داری را

افطار دهد اجری همچون او خواهد داشت. (من لا يحضره الفقيه، ج 2، 134

مهمانی دادن دو دوست

گویند در زمان های قدیم دو نفر بودند که رفاقت و صمیمیت آنها زبانزد خاص و عام بود و خیلی با صداقت رفتار می کردند

روزی یکی از آن دو دوست به مهمانی دوست خود رفت . میزبان در ضیافت او تکلف کرد و انواع غذاها را آماده کرد و اگر پول نداشت ، از مغازه ها نسیه گرفت ، تا به مهمان خوش بگذرد

بعد از سه روز مهمان عزم رفتن کرد ، و وقت خدا حافظی گفت : واقعا که رسم مهمانداری را بلد نبودی ! اگر زمانی به مهمانی من بیایی ، به تو آیین مهمانداری را یاد می دهم

میزبان خجل شد و اندیشید در ضیافت او چه کوتاهی کرده و کدام نکته را فرو گذاشته و انجام نداده ام

مدتی در این اندیشه بود تا این که روزی او را بدان شهر دوست سفری اتفاق افتاد . و به خانه دوستش رفت

آن دوست مقدم او را عزیز داشت و فوراً نان و سرکه پیش آورد. آن گاه سفره،
. کاسه ای چوبی و سه نوع خوردنی پیش او نهاد

مهمان با خود فکر کرد شاید فردا تکلف می کند و پذیرایی اصلی را انجام می
! دهد، اما روز دیگر نیز غذای سرد پیش او نهاد

مرد متحیر شد و با خود گفت: چندان که تکلف کردم، در مهمانداری مرا
مقصر خواند، پس چرا خود تکلف نمی کند؟

روزی پرده حشمت از میان برداشت و شرم و خجالت را به کناری نهاد و از او
! پرسید: دوستان این طور مهمانداری می کنند؟

میزبان گفت: آری، تکلف مال بیگانگان است. وقتی من به منزل تو آمدم،
خواستم یک ماه تو را ببینم و در خدمت تو باشم. چون طریق تکلف پیش داشتی
، دانستم از وجود من به تنگ آمده ای. پس کفش در پای کردم و از خدمت تو
دور شدم. و چون تو آمدی، من از معمول خویش زیادت نمی کنم و زیاده
روی نمی نمایم، و بر وجود تو منتی نمی نهم، و اگر یک سال هم مهمان من
. باشی، مرا هیچ بار گرانی نخواهد بود

مرد عاقل بود و انصاف بداد و یقین کرد تکلف کردن با مهمان از عادت کرام
نیست ، و روی ترش کردن با مهمانان جز سیرت لئیمان نباشد

میزبان نباید آنچه را برای مهمان حاضر می کند ، کم و حقیر شمارد و آن را در
شان مهمان نداند ، چون در این صورت نعمت خدا را ناچیز شمرده و این خود
نهی ناسپاسی است

اگر انسان برادر دینی اش را دعوت کرد ، باید تا توان دارد ، از او پذیرایی کند و
وسایل رفاه و آسایش او را فراهم نماید

امام صادق علیه السلام می فرماید : اگر کسی هزار درهم را صرف طعامی کند و
مؤمنی از آن بخورد ، اسراف نکرده است

اسراف آن است که کسی غذایی درست کند و بدون این که خورده شود ، آن را
دور بریزد ، اما اگر غذایی گران قیمت درست کند که خود و خانواده اش یا
خداوند تبارک و تعالی می فرماید : . مؤمنی از آن بخورند ، اسراف نیست
از غذاهای حلال بخورید و بیاشامید ، ولی اسراف نکنید ، هر نوع غذایی را این
آیه در بر می گیرد ، مگر غذاهای حرام یا شبهه ناک را

متأسفانه عده ای از افراد پولدار و ثروتمند ، تحت عنوان مهمانی و پذیرایی از مهمان ، اسراف می کنند و به عنوان عمل کردن به دستور اسلام ، اسلام را بد نام کرده و دستورهای دینی را مسخره نموده ، آبروی اسلام را برده و مایه ننگ اسلام شده اند .

عده ای از فرمانروایان با این بهانه ، بیت المال را به باد فنا داده و حق فقرا را از بین برده اند .

. حلیۃ المتقین ، ص 60 (14. همان ، ص 212 ، با کمی تصرف) 13

داستانی از امام صادق علیه السلام برای ترغیب به سنت فراموش شده مهمانی

دادن

فردی محضر امام صادق، از کوفه مدینه، آمد

!کوفه کجا، مدینه کجا

گفت آقا: «إِنَّ الْأَوْضَاعَ قَدْ تَغَيَّرَتْ» وضع ما به هم ریخته است، وضع ما خیلی خوب بود، مشکلاتی برای ما پیش آمد. یک دستورالعمل بدهید گرفتاری ما برطرف بشود

حضرت فرمود: «إِذَا قَدِمْتَ كُوفَهَ» برگشتی شهر خودت یک سفره بپندازد، ۱۰ نفر از برادران ایمانی ات دعوت کن آنها را اطعام بده، به آنها بگو دعا کنند

جالب است به امام عرض کردم من می گویم ندارم شما می فرمایید ۱۰ نفر را هم
جمع کن.

حضرت به فرمود: «شَيْءٌ أَنْ وَسَاطَتِكَ». «وساط» یعنی بالش

حالا من تعبیر می کنم این یکی از لوازم غیر ضروری زندگی. حالا بالش نداشته
باشی، نمی دانم... اشکال ندارد

تو یک چیزی از لوازم غیر ضروریات را بفروش ولی ۱۰ نفر را دعوت کن،
سفره بیندازد، غذا بده، اطعام کن، بگو آن جا سر سفره، البته تعبیر سر سفره ندارد
اما من گمان می کنم این که در میان ما رسم شده است سر سفره دعای سر سفره
شاید از همین حدیث یاد گرفتیم

فرمود بگو آن ها برای دعا کنند

پس ببینید اگر ما باور بکنیم این کلام که مهمان روزی اش را می آورد، گناهان صاحب خانه را می برد و باور بکنیم باعث گشایش در زندگی ما می شود، یکی از اسباب استجابت دعای ما است، آن وقت برای ما آسان می شود

داستانی از امام صادق علیه السلام درباره عدم تکلف و تجمل در مهمانی دادن

حسین بن ابی علا، از اصحاب خوب امام صادق است

می گوید ما می رفتیم مکه، سفر حج بیت الله الحرام

حدود ۲۰ نفر با هم بودیم. این از همه وضع مالی اش بهتر بود. می گوید به هر منطقه ای، هر منزلی که می رسیدیم یک وعده غذایی من برای این حدود ۲۰ نفر یک گوسفند بود که می کشتم

سفر حج تمام شد و از مکه رفتیم مدینه

تا رسیدم محضر امام صادق (علیه السلام) پس از سلام حضرت تا من را دید،
فرمود: «يَا حُسَيْن! تُذِلُّ الْمُؤْمِنِينَ» مومنین را ذلیل می کنی، خوار می کنی

.گفتم: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، مَعَاذَ اللَّهِ»، من کدام مؤمنی را ذلیل کردم

فرمود: به من خبر رسید در سفری که می آمدید در هر منزلی... . لابد قبلاً کسی
آمده است به حضرت به عنوان کار خوب گزارش داده است که این آقای حسین
بن علی اعلا چقدر آدم خوبی است، هر منزل یک گوسفند برای ما می کشت

حضرت فرمود: چرا این کار را کردی؟

گفتم: «مَا أَحَظُّ إِلَى اللَّهِ» به خدا من فقط برای خدا این کار را کردم، قصدم ریا
نبوده است، قصدم خودنمایی نبوده است، لِّلَّهِ انجام دادم

حضرت فرمود: هیچ فکر نکردی دیگرانی که با تو هستند اگر بخواهد این کار را انجام بدهند به زحمت می‌افتند، همه که در توانشان نیست. اگر هم این کار را انجام ندهند کوچک می‌شوند.

می‌گوید به حضرت گفتم «استغفرالله ولا أَعُوذُ» توبه می‌کنم، دیگر این کار را نمی‌کنم.

داستانی از امام صادق علیه السلام درباره مسافرت کردن

می‌توان آن را به مهمانی دادن، تعمیم داد

یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) نامش شهاب است

می‌گوید به حضرت گفتم وضع مالی من خیلی خوب است و شما می‌دانید

من با عده‌ای می‌روم مکه و به همسفرهایم خیلی توسعه می‌دهم، و هر چه می‌خواهند خرجشان می‌کنم.

حضرت فرمود: «لَا تَفْعَلْ إِنَّكَ إِنْ بَسَطَّ وَبَسَطُوا» اگر آنها بخواهند پا به پای شما بیایند به آنها اجحاف است، آنها نمی‌توانند. «وَإِنْ أَمْسَكُوا» اگر آنها هم نخواهند انجام بدهند «أَذَلَّلْتَهُمْ» ذلیل کردی.

فرمود: اگر می‌خواهی مسافرت بروی با امثال خودت مسافرت برو،

داستانی از امام صادق علیه السلام درباره نحوه رفتار با مهمان

عده‌ای محضر امام صادق (علیه السلام)، می‌آمدند، حضرت که غذا می‌گذاشتند آنها محضر امام، یک مقدار ملاحظه می‌کردند.

حضرت قسم‌شان می‌دادند، ملاحظه نکنید. باز این‌ها شرم می‌کردند، خجالت می‌کشیدند.

آنگاه حضرت یک علامتی می‌گذاشتند در این غذا و می‌فرمودند: ببینید تا این جا را باید میل کنید.

چون می‌دیدند طرف دارد ملاحظه می‌کند، غذا کم می‌خورد.

و می‌فرمودند: «أَشَدُّكُمْ حُبًّا لَنَا» آن کسی که محبتش به من بیشتر است، این ملاحظات را نداشته باشد.

داستانی از امام صادق علیه السلام درباره نحوه رفتار با مهمان

افراد می‌آمدند محضر رسول خدا مهمان پیامبر می‌شدند، وقتی مهمانی تمام می‌شد «أَضَافَهُمْ» پذیرایی می‌کردند.

لَمَّا أَرَادُوا «وَقْتِي مِي خَوَاسْتَنَد بَرَوَنَد «زَوَدَهُمْ وَصَلَّهُمْ» يَكْ چيزِي اِضافِي بَه آن‌ها «
مِي دادَنَد، يَكْ هَدِيَه‌اي بَه آن‌ها مِي دادَنَد.

يَكْ كَسِي كَفْت آقا دِيگَر حالا وَظِيْفَه ما اِيْن نِيَسْت كَه دِيگَر

مِي فَرمود مَگَر نَمِي دانِيَد، «ما حَسَنَةُ الدُّنْيَا اِلَى صِلَةِ الْاِخْوَانِ وَ الْمَعَارِفِ» اصْلاً دُنْيا
لذْتِي نَدارد جَز خَدْمَت بَه بَرادَران اِيْماني

بَعْد هَم كَه وَقْتِي خَوَاسْتَنَد بَرَوَنَد بَه خادَم مِي فَرمودَنَد: «تَنَّهُ» بَرويد كَنار، كَمَكْشان
نَكْنيد.

إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُعِينُ أَضْيافاً» ما اهل بيت مهمان را براي رفتن كمك نَمِي كَنيم»

مهمان وقتی می‌خواهد برود در را به روی او باز نکن، ولی در آمدن هر چه
می‌خواهی کمکش کن.

داستانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره نحوه رفتار با مهمان

یکی از اهالی مدینه پیامبر و ۵ نفر از اصحابشان را به یک غذایی دعوت کردند،

حضرت با ۵ نفر راه افتادند

یک نفر ششمی هم دنبال آنها به راه افتاد

وقتی به خانه آن شخص، رسیدند حضرت به آن نفر ششم فرمود تو را دعوت
نکردند، این جا صبر کن، منتظر باش، من پرسم اگر اجازه دادند تو را هم اضافه
کنیم. رسیدند

در مهمانی‌ها یکی از مشکلات همین است. ۵ نفر را دعوت کردی ۱۰ نفر می‌آیند، ۱۰ نفر را دعوت کردی ۱۵ نفر می‌آیند. تو فکر نمی‌کنی آن میزبان شاید غذایی که تهیه کرده است برای این تعداد است.

داستانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره به تکلف نیانداختن
میزبان در میهمانی

. رسول خدا وقتی وارد مدینه شدند به خانه ابی ایوب انصاری رفتند

ابی ایوب انصاری یکی از اصحاب خوب پیامبر بود. خانه‌اش دو تا اتاق داشت،
یکی پایین، یکی بالا

ابی ایوب می‌گوید من به رسول خدا عرض کردم که «بأبی و أمّی» پدر و مادرم
قربان شما، شما بفرمایید طبقه بالا، من خودم با خانواده‌ام طبقه پایین

حضرت فرمود نه، من همین طبقه همکف را انتخاب می کنم

گفت آقا من خجالت می کشم، من بروم طبقه بالا، شما پایین

عبارت این است: «اَكْرَهُ اَنْ اَكُونَ» من حاضر نیستم طبقه بالا بروم، شما پایین

و فرمود: «إِنَّ أَرْفَقَ بِهِ» بر ما بهترین است چون افراد به من می خواهند مراجعه کنند مراجعات مردم راحت باشد من طبقه پایین. یعنی به قدری پیامبر خودشان را در اختیار مردم قرار دادند، در دسترس مردم قرار دادند، حتی در یک طبقه کسی که می خواهد به حضرت مراجعه کند یک طبقه را نیاید بالا، همان طبقه همکف

این حدیث بسیار زیبا از رسول خدا است. فرمود: «مَنْ احْتَجَبَ» کسی بین خودش و مردم فاصله ایجاد بکند، «احْتَجَبَ اللَّهُ» فردای قیامت خدا بین او و مردم حجاب ایجاد می کند.

ابی ایوب انصاری می گوید: وقتی پیامبر مهمان من بود، حضرت طبقه پایین بودند و من طبقه بالا بودم وقتی برای حضرت، غذا می بردم ، گاهی غذا سیر داشت، نیاز داشت. حضرت میل نمی فرمود،

می فرمود من می خواهم با مردم رفت و آمد داشته باشم. ببینید پیامبری که نه تنها بوی خوش، یک حدیثی خواندیم که واقعاً آدم در معنای این حدیث می ماند. «يُنْفِقُ فِي الطَّيِّبِ أَكْثَرَ مِمَّا يَنْفِقُ فِي الطَّعَامِ». هزینه خورد و خوراکشان کمتر از هزینه عطرشان بود.

داستان پذیرایی امام علی علیه السلام از مهمان فقیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی مردی خسته و گرسنه وارد مسجد پیامبر شد و اظهار گرسنگی کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کسی را به منزل خود فرستاد تا ببیند آیا امکان پذیرایی یک شب از او وجود دارد یا نه؟ فرد به خانه پیامبر رفت و خبر آورد که در خانه ایشان جز آب هیچ چیز برای پذیرایی وجود ندارد. پیامبر رو به اصحاب خود کرد و فرمود: کیست که امشب این پیرمرد را نزد خود مهمان کند؟ صدایی آشنا بلند شد که: ای رسول خدا! من امشب او را مهمان خود، می کنم. او امیر المؤمنین بود که مثل همیشه در کار نیک پیش گام شده بود.

پیرمرد به همراه امیر المؤمنین (علیه السلام) به راه افتاد و به خانه امام رفت. امام، پس از راهنمایی مهمان به اتاق، نزد همسرش فاطمه (علیها السلام) رفت و پرسید: آیا در خانه غذایی هست؟ فاطمه با شرمندگی گفت:

ای اباالحسن! وعده ای غذا به اندازه یک نفر وجود دارد ولی ما مهمان را بر خود و فرزندان مقدم می داریم. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: پس بچه ها را بخوابان و غذا را بیاور. فاطمه (علیها السلام) فرزندان را خواباند. امام سفره گسترده و چراغ ها را خاموش کرد و غذا را جلوی مهمان گذاشت. ایشان در تاریکی دهان خود را تکان می داد و چنان وانمود می کرد که او نیز مشغول خوردن غذا است تا مهمان خجالت نکشد و هر چه می خواهد از غذا بخورد.

پیرمرد که بسیار گرسنه بود، در هنگام خوردن غذا، متوجه نشد که امام چیزی نمی خورد. او به خوردن ادامه داد تا غذای کاسه تمام شد.

سپس امام بستر خواب برای او گسترده و سفره را جمع کرد. پیرمرد به بستر رفت و خوابید. سحرگاه امام برای نماز برخاست و پیرمرد را بیدار کرد و به اتفاق، برای خواندن نماز صبح به مسجد رفتند.

وقتی به مسجد رسیدند، پیامبر با چشمانی اشکبار، در آستانه درب مسجد به انتظار آمدن امیر المؤمنین ایستاده بود. وقتی امام به مسجد رسید، پیامبر او را در آغوش کشید و فرمود: یا اباالحسن! دیشب عرشیان شگفت زده از رفتار و ایثار تو گشتند: و این آیه بر من نازل شد

و يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ؛ (حشر: ۹) «و هر چند در «

خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آن ها را بر خودشان مقدم می دارند

خاطراتی از ایه الله مرعشی نجفی از زبان پسرشان

پذیرایی از مهمان

با میهمان خیلی با ملاطفت و احترام برخورد می کردند، یک بار قرار بود، «هانری کربن فیلسوف فرانسوی» خدمتشان برسد، آقا قبلا در اتاق برای او صندلی آماده کرده بودند، ولی خودشان روی زمین نشستند؛ هانری کربن به خاطر احترام به استاد از نشستن روی صندلی خودداری کرد، ولی استاد فرمودند: «**شما چون به صندلی عادت کرده اید و نشستن روی زمین برایتان مشکل است، دوست دارم پیش من راحت باشید**»

حتی با این که ماه رمضان بود، خواست برایش چایی بیاورید، اما هانری کربن گفت که ماه رمضان است و لازم نیست چایی بیاورید.

مرحوم پدرم جواب دادند:

پذیرایی از مهمان برای ما لازم است، چون شما مسافر هستید،
اشکالی ندارد و به مسیحی بودن او اشاره نکردند

میهمانی برای نابینایان مستمند

یک بار با پدرم رفتیم منزل یک روحانی به نام حاج آقای کنی، دیدم حدود 15 نفر مستمند نابینا هم مشغول خوردن چایی و میوه هستند. بعد از مدتی از بیرون برای اینها کباب آوردند و پدرم از اینها پذیرایی می کرد و برایشان آب و دوغ می ریخت. ولی آنها ایشان را نمی شناختند. متوجه شدم که این مهمانی از طرف پدرم بوده است، ولی از ما تعهد گرفت که این جریان را جایی نقل نکنیم

امام علی (ع) در نامه‌ای به عثمان بن حنیف انصاری که از طرف آن بزرگوار
حاکم بصره بود، و در مراسم جشن و میهمانی‌ای شرکت کرده بود که اشراف در
آن شرکت داشتند، تذکر دادند:

ای پسر حنیف، به من اطلاع دادند که مردی از جوانان بصره تو را به میهمانی «
عروسی دعوت کرده است، و تو با شتاب به آن میهمانی رفته‌ای و غذاهای
رنگارنگ گوارا در اختیار بود و کاسه‌های بزرگ برای می آوردند. من چنین
گمانی نداشتم که تو به میهمانی گروهی بروی که نیازمندان را دور می‌سازند و
توانگران را دعوت می‌کنند...

